

ورشکستگی ترور فردی

یک ماه کامل است که توجه هر فردِ قادر به درجه ای خواندن و تأمل، چه در روسیه و چه در سرتاسر جهان، روی شخص «آزف»^۱ متمرکز شده. بنا به مندرجات روزنامه های قانونی و گزارش بحث های «دوما» بر سر مطالبه ی نمایندگان آن برای استیضاح «آزف»، «پرونده ی» این شخص بر همگان عیان است.

اکنون «آزف» فرصت وافی داشته تا در حاشیه ها محو شود. نام او به مراتب کمتر از پیش در روزنامه ها به چشم می خورد. با این حال پیش از آن که او را یک بار و برای همیشه به زباله دان تاریخ بسپاریم، ضروری می دانیم که درس های سیاسی اصلی را جمع بندی کنیم؛ درس هایی نه در ارتباط با دسیسه های امثال «آزف» به معنای دقیق کلمه، بلکه در ارتباط با تروریزم در کلیت خود و رویکردی که احزاب سیاسی اصلی کشور نسبت به آن اتخاذ کرده اند.

ترور فردی به عنوان روشی برای انقلاب سیاسی، سهمی است که «ملت» روس ما ارزانی داشته.

^۱ - یفنو آزف (Yevno Azef)، یکی از اعضای سوسیال رولوسیونرها و جاسوس دوجانبه ای که هم به عنوان سازمانده ترور برای حزب فعالیت می کرد و هم به عنوان مأمور جاسوسی «اوکرانا»، پلیس مخفی سلطنتی.

البته قتل «مستبدین» تقریباً قدمتی به اندازه ی خود «استبداد» دارد؛ شاعران تمامی اعصار بیش از چندین شعر در مدح و ثنای دشنه ی رهایی- بخش سروده اند.

اما ترور سیستماتیک، این را وظیفه ی خود دانسته: محو فرماندار از پس فرماندار^۲، وزیر از پس وزیر، سلطان از پس سلطان- و «ساشکا از پس ساشکا» (اسم مصغر دو تزار یعنی الکساندر دوم و سوم)، که یکی از اعضای سازمان «نارودنایا ولیا» (اراده ی مردم) در دهه ی ۱۸۸۰ برنامه ی ترور را به آن صورت فرموله کرده بود؛ این نوع ترور، در همان حال که خود را به سلسله مراتب بوروکراتیک سلطه ی مطلقه وفق می دهد و بوروکراسی انقلابی خود را خلق می کند، محصول قوای خلاق و ویژه ی روشن فکران روسیه است.

البته باید دلایلی ریشه دار در پشت این باشد و ما نیز باید این دلایل را نخست در ماهیت حکومت مطلقه و سپس در ماهیت روشنفکران روسیه جستجو کنیم.

پیش از این که ایده ی نابود کردن سلطه ی مطلقه به واسطه ی ابزارهای مکانیکی محبوبیت پیدا کند، دستگاه دولتی باید به مثابه ی یک ارگان قهر نگریده می شد که ریشه ای در خود سازمان اجتماعی ندارد و نسبت به آن تماماً بیرونی است. و روشن فکران روسیه دقیقاً به همین سان به حکومت مطلقه ی روسیه می نگرند.

^۲ - در این جا از واژه ی «ساتراپ» (Satrap) استفاده شده است که در اصل به فرماندار استان در امپراتوری های ماد و هخامنشی (ایران باستان) و برخی از اسلاف آن ها نظیر امپراتوری های ساسانی و هلنیستی اطلاق می شود.

بنیان تاریخی تروریسم روس

این توهم، بنیان تاریخی خود را داشت. تزاریسم، تحت فشار دولت‌هایی در غرب که به لحاظ فرهنگی پیشرفته‌تر بودند، شکل گرفت؛ و برای آن که بتواند در رقابت تاب بیاورد، مجبور بود شیرهای جان‌توده‌ها را بمکد و ضمن انجام این کار، بنیهِ اقتصادی حتی ممتازترین طبقات را هم از آنان بگیرد. این طبقات قادر نبودند خود را به همان سطح بالای سیاسی که طبقات ممتاز غرب بدان دست یافته بودند، برسانند.

در قرن نوزدهم، فشار نیرومند بازار بورس اروپا نیز مزید بر علت شد؛ هرچه مبالغی که به رژیم تزار وام می‌داد بیشتر می‌شد، به همان نسبت وابستگی مستقیم تزار به مناسبات اقتصادی داخل کشور کمتر می‌گردید.

رژیم تزار با استفاده از سرمایه‌های اروپایی، خود را به تکنولوژی نظامی اروپا مسلح کرد و بنابراین به یک سازمان «خودبسنده» (البته به طور نسبی) مبدل شد که خود را مافوق تمامی طبقات ارتقاء می‌داد.

چنین وضعیتی طبیعتاً می‌توانست این ایده را بروز دهد که می‌توان این روبنای خارجی را با دینامیت به هوا فرستاد.

روشن‌فکران تحت فشار مستقیم و بلاواسطه‌ی غرب بالیده بودند؛ آن‌ها همانند دشمن خود، یعنی دولت، جلوتر از سطح توسعه‌ی اقتصادی کشور به عرصه شتافته بودند. دولت، به لحاظ تکنولوژیک؛ و روشن‌فکران، به لحاظ ایدئولوژیک.

برخلاف جوامع بورژوایی کهن‌تر اروپا که در آن‌ها ایده‌های انقلابی کم و بیش به موازات توسعه‌ی نیروهای انقلابی پُرشمار توسعه یافته بودند، در روسیه روشن‌فکران پیش از آن که تکامل اقتصادی کشور به زایش طبقات

انقلابی جدی ای بیانجامد که بتوانند پایه ی حمایتی آن ها باشند، به ایده های فرهنگی و سیاسی حاضر و آماده ی غرب دست یافته بودند.

پدیده ای تاریخاً منسوخ

تحت چنین شرایطی، هیچ چیز برای روشن فکران باقی نماند به جز این که شور و اشتیاق انقلابی خود را با نیروی انفجاری نیتروگلیسرین تکثیر کنند. تروریزم سوسیال رولوسیونرها اساساً محصول همان فاکتورهای تاریخی بود: استبداد «خودپسنده ی» دولت روسیه از یک سو، و روشن فکران انقلابی «خودپسنده ی» روس از سوی دیگر.

اما دو دهه بدون تأثیر سپری نشد، و زمانی که تروریست های موج دوم ظاهر می شوند، همان کارها را به عنوان مقلدینی تکرار می کنند که مُهر «تاریخاً منسوخ» بر پیشانی شان خورده است.

عصر «طوفان و طغیان»^۳ سرمایه داری در دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰، به ایجاد و تثبیت یک پرولتاریای صنعتی وسیع انجامید، انزوای اقتصادی روستا را مورد تاخت و تازی جدی قرار داد، و آن را بیش از پیش با کارخانه و شهر پیوند داد.

در پس «نارودنایا ولیا» حقیقتاً هیچ طبقه ی انقلابی قرار نداشت. سوسیال رولوسیونرها صرفاً نمی خواستند پرولتاریای انقلابی را ببینند؛ دست کم آن ها قادر نبودند که اهمیت تاریخی کامل آن را درک کنند.

^۳ - طوفان و طغیان (Sturm und Drang)، یک جنبش رمانتیک اولیه در ادبیات و موسیقی آلمان بود که از اواخر دهه ی ۱۷۶۰ تا اوایل دهه ی ۱۷۸۰ رخ داد و واکنشی بود به راسیونالیزم تحمیلی عصر روشنگری.

البته هر کسی می تواند به سهولت یک دوجین نقل قول های عجیب از ادبیات سوسیال رولوسیونرها را گردآوری کند که می گویند آن ها ترور را نه به جای مبارزه ی توده ای، بلکه همراه با آن مطرح کرده اند. اما این نقل قول ها تنها گواه بر نبردی است که ایدئولوژیست های تروریسم مجبور بوده اند علیه مارکسیست ها- این تنورسین های مبارزه ی توده ای- پیش ببرند.

اما این تغییری در موضوع نمی دهد. فعالیت تروریستی بنا به جوهره ی خود، مستلزم چنان سطحی از انرژی انباشته برای «لحظه ی بزرگ»، چنان مبالغه ای از اهمیت قهرمان گرایی فردی و نهایتاً چنان توطئه ی «رازآلودی» است که- اگر نه منطقاً، که به لحاظ روانی- دور کل فعالیت تهییجی و سازمانی میان توده ها را خط می کشد.

برای تروریست ها، در کل حوزه ی سیاست تنها دو تمرکز مرکزی وجود دارد: حکومت و «سازمان پیکار»^۴. «گرشونی» (بنیانگذار «سازمان پیکار» سوسیال رولوسیونرها) زمانی که با مجازات مرگ رو به می شد، به رفقای خود نوشت «حکومت آماده است که موقتاً خود را با حضور تمامی دیگر جریان ها آشتی دهد»، «اما تصمیم گرفته است که تمامی ضربات خود را به سوی درهم شکستن حزب سوسیال رولوسیونر هدایت کند».

«کالایف» (یکی دیگر از تروریست های «اس آر») در لحظه ی مشابهی می نویسد که «من صادقانه اعتماد دارم که نسل ما، به رهبری "سازمان پیکار"، مُهر پایانی بر حکومت مطلقه خواهد زد».

^۴ - سازمان پیکار (Combat Organization)، شاخه ی تروریستی حزب سوسیال رولوسیونر روسیه که تحت این حزب، از خودمختاری برخوردار بود.

هر آن چه خارج از چارچوب ترور باشد، تنها یک صحنه ی دکور برای مبارزه است؛ و در بهترین حالت، یک ابزار کمکی در میانه ی نور خیره کننده ی انفجار بمب ها، سایه روشن های احزاب سیاسی و خطوط متمایزکننده ی مبارزه ی طبقاتی بی آن که ردی برجای گذارند، محو می شوند. و ما صدای «گرشونی»، این بزرگ ترین رمانتیک ها^۵ و بهترین متخصص تروریزم نوین را می شنویم که رفقای خود را به «اجتناب از گسست، از نه فقط صفوف انقلابیون، که حتی گسست از احزاب اپوزیسیون به طور اعم» تشویق می کند.

منطق تروریزم

«نه به جای توده ها، که همراه با آن ها». با این وجود تروریزم به عنوان یک شکل مبارزه، «مطلق» تر از آن است که بتواند با یک نقش محدود و زبردست در حزب قانع شود.

تروریزم که با غیاب یک طبقه ی انقلابی زاده شد و بعدها در غیاب اطمینان توده های انقلابی حیاتی دوباره یافت، می تواند خود را تنها به واسطه ی بهره برداری از ضعف و عدم سازمان یابی توده ها، به حداقل رساندن پیروزیهای آن ها و مبالغه در باب شکست های شان، حفظ کند.

«ژدائف»، وکیل مدافع، طی محاکمه ی «کالایف»، درباره ی تروریست ها گفت: «آن ها درک می کنند که با در نظر داشتن ماهیت تسلیحات مدرن، این

^۵ - رمانتیسیم، عبارت بود از جنبشی هنری، ادبی و روشن فکری که اواخر قرن هیجدهم شکل گرفت و در دوره ی ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ در نقطه ی اوج خود بود. این جنبش بخشاً واکنشی بود به انقلاب صنعتی، هنجارهای سیاسی و اجتماعی اشرافیت در عصر روشنگری و کاربرد راسیونالیسم عقلایی در طبیعت.

ناممکن است که توده های مردم با استفاده از چنگال و گرز، این سلاح های اعصار کهن، بتوانند باستیل دوران مدرن را نابود کنند».

هفتتیر قهرمانان منفرد، به جای چنگال و گرز مردم؛ بمب به جای سنگربندی- این است فرمول واقعی تروریسم.

فارغ از این که تنورسین های «مصنوعی» حزب چه نوع نقش زیردستی را به ترور واگذار می کنند، ترور همواره جایگاه خاص شرافتمندانه ی خود را اشغال می کند. و «سازمان پیکار» که سلسله مراتب رسمی حزب آن را زیر نظارت کمیته ی مرکزی قرار می دهد، ناگزیر نشان می دهد که مافوق کمیته ی مرکزی، حزب و کل فعالیت آن قرار دارد- تا زمانی که سرنوشت ظالمانه، آن را در زیر دست دپارتمان پلیس جای دهد.

و درست به همین دلیل است که سقوط «سازمان پیکار» در نتیجه ی توطئه ی پلیس، ناگزیر به معنای سقوط سیاسی حزب نیز هست.

تروتسکی

۱۹۰۹

ترجمه: آرام نوبخت

آرشبو مارکسیست ها در اینترنت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazari@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۴